

جُرج لوكاچ

ترجمه‌ی  
كمال خسروی



هستی‌شناسی هستی‌اجتماعی  
(بخش مارکس)  
اصول هستی‌شناختی بنیادین مارکس



سرشناسه: لوتاکس، جورج، ۱۸۸۵-۱۹۷۱ م

Lotács, György, 1885-1971

عنوان و نام پدیدآور: هستی‌شناسی اجتماعی (بخش مارکس): اصول هستی‌شناختی

بنیادین مارکس / نویسنده: جورج لوتاکس؛ مترجم: کمال خسروی

مشخصات نشر: تهران: نشر چرخ، ۱۴۰۰

مشخصات ظاهری: ۲۲۸ ص

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۰۵-۸۱-۹

وضعیت فهرست‌نویسی: فیا

یادداشت: کتاب حاضر ترجمه‌ی جلد اول با عنوان *Zur Ontologie* از *Halbbd. Prolegomena*

*des gesellschaftlichen Seins* است.

موضوع: هستی‌شناسی، Ontology

شناسه‌ی افزوده: خسروی، کمال، ۱۳۳۳، مترجم

رده‌بندی کنگره: B۴۸۱۵

رده‌بندی دیویی: ۱۱۱

شماره‌ی کتاب‌شناسی ملی: ۸۵۴۶۷۰۲

اطلاعات رکورد کتاب‌شناسی: فیا

رده‌بندی نشر چرخ: علوم انسانی - مطالعات فلسفی

**هستی‌شناسی هستی اجتماعی**  
**(بخش مارکس)**  
**اصول هستی‌شناختی بنیادین مارکس -**  
**جرج لوکاج**  
**ترجمه‌ی کمال خسروی**

ویراستار: حسن مرتضوی  
مدیر هنری: فواد فراهانی  
همکاران آماده‌سازی: نینا رزندی، فاطمه پارسائی  
لیتوگرافی: باختر  
چاپ: رسام  
تیراژ: ۵۰۰ نسخه  
چاپ اول: زمستان ۱۴۰۰، تهران  
ناظر فنی چاپ: یوسف امیرکیان  
حق چاپ و انتشار محفوظ و مخصوص نشر چرخ است.  
هرگونه اقتباس و استفاده از این اثر، مشروط به دریافت اجازه‌ی کتبی ناشر است.

شابک: ۹۷۸-۶۰۰-۷۴۰۵-۸۱-۹

دفتر مرکزی نشر چشمه: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۶۰۰ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کریم‌خان: تهران، خیابان کریم‌خان زند، نیش میرزای شیرازی، شماره‌ی ۱۰۷. تلفن: ۸۸۴۰۷۷۶۶ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کورش: تهران، بزرگراه ستاری شمال، نیش خیابان پیامبر مرکزی، مجتمع تجاری کوش چشمه‌ی منجم، واحد ۴. تلفن: ۴۴۹۷۱۹۸۹ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی آرن: تهران، شهرک قدس (غرب)، بلوار خواجه نصیر، نیش خیابان حافظی، نیش خیابان فخرامقدم، مجتمع تجاری آرن، طبقه‌ی ۲. تلفن: ۸۹۳۵۰۵۵ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی بابل: بابل، خیابان شریعتی، روبه‌روی شیرینی‌سرای بابل. تلفن: ۳۲۳۳۴۵۷۱ (۰۱۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی کارگر: تهران، خیابان کارگر شمالی، تقاطع بزرگراه شهید گمنام، کوچه‌ی چهارم، پلاک ۲. تلفن: ۸۸۳۳۳۵۸۳ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی جم: تهران، نیاوران، جماران، مجتمع تجاری جم‌بستتر، طبقه‌ی دوم، پلاک ۱۱. تلفن: ۲۶۴۵۰۸۷۲ — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی دلشدگان: مشهد، بلوار وکیل‌آباد، بین وکیل‌آباد هجده و بیست (بین هفت‌تیر و هنرستان)، پلاک ۳۸۶. تلفن: ۳۸۶۷۸۵۸۷ (۰۵۱) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی رشت: رشت، خیابان معلم، میدان سرگل، ابتدای کوچه‌ی هفدهم. تلفن: ۲۱۴۹۸۴۸۹ (۰۹۰) — کتاب‌فروشی نشر چشمه‌ی البرز: کرج، عظیمیه، بلوار شریعتی، مرکز تجاری فرهنگی مهرادمال، طبقه‌ی پنجم. تلفن: ۳۵۷۷۷۵۰۱ (۰۲۶)

www.cheshmeh.ir

cheshmehpublication

cheshmehpublication

تلفن بخش کتاب چشمه: ۷۷۷۸۸۵۰۲

# فهرست

۷

مقدمه‌ی مترجم

۱۹

بخش اول

پیش‌پرسش‌های روش‌شناختی

۴۹

بخش دوم

نقد اقتصاد سیاسی

۹۹

بخش سوم

تاریخیت و عامیت نظری

۲۰۹

یادداشت‌ها

۲۱۷

واژه‌نامه

۲۲۵

نمایه

# مقدمه‌ی مترجم

## یک: هستی‌شناسی

جرج لوکاچ در ژوئن ۱۹۷۱ دیده از جهان فرو بست. او در گفت‌وگویی کوتاه و بسیار خواندنی که در شماره‌ی ژوئیه - اوت نشریه‌ی انگلیسی نیو لفت ریویو انتشار یافت، مجموعه‌ی گران‌قدری را که پس از درگذشتش زیر عنوان پیرامون هستی‌شناسی هستی اجتماعی منتشر شد، تلاش برای طرح درست پرسشی توصیف می‌کند که، به زعم او، در اثر ارزشمند و مشهورش تاریخ و آگاهی طبقاتی (۱۹۲۳) «کاملاً به نادرستی طرح شده» بود. می‌گوید: در سال‌های دهه‌ی بیست سده‌ی بیستم، کارل گرش، آنتونیو گرامشی و من کوشیدیم معضل «ضرورت تاریخی و تأویل مکانیستی از آن را، که مُرده‌ریگ بین‌الملل دوم بود، حل کنیم.» اما هیچ‌یک از ما در این کار کامیاب نشدیم، «حتی گرامشی که شاید بهترین ما بود.»

برنامه‌ی لوکاچ در پیرامون هستی‌شناسی هستی اجتماعی، به گفته‌ی او، نگاهی دیگر و دیگرگون به رابطه‌ی «ضرورت و آزادی» یا، به تأکید او،

رابطه‌ی بین «غایت‌شناسی و علیت» است؛ و به‌راستی نیز مسئله‌ی سرشت غایت‌شناختی «کار» نقشی بسیار تعیین‌کننده در این اثر عظیم ایفا می‌کند. در تلاش و کنکاش لوکاش پیرامون مقوله‌ی «کار» است که می‌توان کلنجار توان‌فرسای او در حل تناقض پای‌بند ماندن به نام و میراث و پیامدهای مقوله‌ی «هستی‌شناسی» از یک سو، و تهی کردن آن تا آخرین لحظه و هجا از معنای سنتی‌اش و گنج‌آیدن هویتی تازه در آن، از سوی دیگر، را آشکارا دید؛ هویتی که بتوان بی‌هراس و پروا «هستی‌شناسی» مارکسی‌اش نامید. در این گفت‌وگو، لوکاش به نکته‌ای ظاهراً بسیار ساده و کم‌اهمیت اشاره می‌کند که در حقیقت سرشت‌نمای پیرامون هستی‌شناسی هستی اجتماعی است؛ می‌گوید: عنوان اثر من «هستی‌شناسی هستی اجتماعی» نیست، بلکه «پیرامون هستی‌شناسی هستی اجتماعی» است.<sup>۱</sup> تأکید او بر واژه‌ی «پیرامون» یا «درباره‌ی» یا «به سوی» یا «رو به»<sup>۲</sup> است. با همین اشاره‌ی ساده، لوکاش پافشاری‌اش را بر سرشت و جایگاه این اثر عظیم تکرار می‌کند: قصد او آفرینش هستی‌شناسی‌ای تازه، دستگاهی فراآراسته، فراگیر، فراتاریخی، مستقل از زمان و مکان، و مهم‌تر از هر چیز، مستقل از هستی اجتماعی انسان اجتماعی-تاریخی نیست. معضل اما این است که «هستی‌شناسی» نام دیگر «فلسفه» در معنای سنتی، شناخته‌شده و پذیرفته‌شده‌ی آن است. «هستی‌شناسی»، یعنی شناخت هستی به مثابه‌ی هستی<sup>۳</sup>، مستقل از زمان و مکان و شکل و شیوه‌ی پدیدار شدن هستی و هستند و تعامل آن با هستند‌ای که عامل و فاعل این شناخت است. بیهوده نیست که لوکاش در این اثر بار دیگر درگیر مفهوم و مقوله‌ی «جوهر» می‌شود و می‌کوشد معنای تازه‌ای برای آن ارائه دهد: «جوهر، در مقام اصل هستی‌شناختی بر جای ماندگاری به هنگام دگرشوندگی، اینک معنای کهنه‌اش را به مثابه‌ی نقطه‌ی مقابل و منافی‌صیورت از دست می‌دهد؛ در

۱. گفت‌وگوی لوکاش با نشریه‌ی نیو لفت ریویو، با مشخصات زیر:

"Lukács on his Life and Work", in *New Left Review*, Nr. 1/68, July/Aug. 1971.

همه‌ی گفتاوردها نیز از همین گفت‌وگوست.

2. zur

3. ens qua ens

عوض، با تلقی اصل برجای ماندگاری به مثابه‌ی اصل گسست‌ناپذیرانه‌ی حفظ، نو و شکوفا کردن خویش در مجموعه‌ی به‌هم‌پیچیده و واقعی واقعیت، با تبدیل برجای ماندگاری انتزاعی و ایستا به برجای ماندگاری مشخص در چارچوب صیرورت به یاری گسست‌ناپذیری به مثابه‌ی شکل درونی جنبش امر پیچیده و به‌هم‌آمیخته، به اعتباری نوزاده و ژرفایافته دست می‌یابد.<sup>۱</sup>

در معنای بلافصل و بی‌میانجی عبارت «هستی‌شناسی»، فراتاریخی بودن حک شده است و از آن جدایی پذیر نیست. زورآزمایی غول‌آسای لوکاج با شکستن دستگاهمندی و هم‌هنگام حفظ آن با هویتی تازه، و پس زدن فراماندگاری و هم‌هنگام حفظ آن در قواره‌ی تاریخت هستی اجتماعی، زادراه سفر او در این اثر است.

معضل این است که چگونه می‌توان در شناخت سرشت اجتماعی و تاریخی هستی اجتماعی، عینک معرفت‌شناسی و روش‌شناسی را کنار نهاد. لوکاج در مقدمه‌ی بسیار مهم و مشهورش به چاپ تازه‌ی کتاب تاریخ و آگاهی طبقاتی در ۱۹۶۷، ۴۴ سال پس از نخستین انتشار آن، می‌گوید: با عینک روش شناختی زیمل<sup>۲</sup> و وبر به مارکس نگاه می‌کردم. «تاریخ و آگاهی طبقاتی، خواسته یا ناخواسته، ریشه‌ی هستی‌شناسی مارکسیسم را می‌زد.»<sup>۳</sup>

معضل اما این است که چگونه می‌توان، و باید، به تعبیر و دلالت «هستی‌شناسی» پای‌بند ماند، اما داعیه‌ی عامیت بخشش را رها کرد، چگونه می‌توان از تاریخچه‌اش گسست، اما تاریخی‌اش کرد. «در نقد فلسفی و فرهنگی بورژوازی – همین بس که هایدگر را در نظر آوریم – بسیار طبیعی بود که نقد اجتماعی تا حد نقدی صرفاً فلسفی متعالی شود و از خودیگانگی ذاتاً اجتماعی به از خودیگانگی ازلی و ابدی مربوط به «سرنوشت و جبر زندگی بشر» بدل گردد.»<sup>۴</sup> پرسش این است که چگونه

۱. همین کتاب، ص ۱۰۳.

۲. متولد استراسبورگ در فرانسه‌ی امروز، فیلسوف و جامعه‌شناس آلمانی. زیمل را از نمایندگان برجسته‌ی فلسفه‌ی حیات و نوکات‌گرایی می‌دانند.

۳. لوکاج، جرج، تاریخ و آگاهی طبقاتی، ترجمه‌ی محمدجعفر پوینده، تهران، نشر تجربه، ۱۳۷۷، ص ۵۰.

۴. همان، ص ۵۹.

می‌توان از «هستی‌شناسی» سخن گفت، اما نه کانت بود، نه هگل، نه هایدگر یا هوسرل و سارتر، نه حتی، این جا و آن جا، انگلس؟ داعیه‌ی لوکاچ این است که «در همین اندیشه‌ی دستگاه‌محور است که همه‌ی آن گرایش‌های فلسفه متمرکز شده‌اند که مارکس آن‌ها را به قاطعانه‌ترین وجهی به دور می‌افکند. دستگاه، همچون آرمان سنتز فلسفی، بیش از هر چیز واجد اصل کمال و سرانجام‌یافتگی است؛ تفکری است که با تاریخت هستی‌شناختی یک هستی‌پیشاپیش سازگاری ندارد.»<sup>۱</sup>

قصد لوکاچ نه دستگاه‌سازی است و نه دستگاه‌مندسازی. پیرامون هستی‌شناسی... و شرح و بسط دادن و مستدل ساختن آن جان‌مایه‌ی شگفت و بدیعی است که او نزد مارکس کشف کرده است و نام «هستی‌شناسی اجتماعی» بر آن می‌گذارد. از دید لوکاچ، این هستی‌شناسی نزد مارکس، نه در این یا آن اثر ویژه یا در این و آن اشاره‌ی پراکنده، بلکه در سراسر آثار او، ستونی است که مهره‌های اندیشه‌ی مارکس را از دست‌نوشته‌های اقتصادی - فلسفی ۱۸۴۴ گرفته تا گروندریسه و نظریه‌های ارزش اضافی و سرمایه به هم پیوند می‌زند و قامت سرفراز اندیشه‌ی مارکسی را راست، استوار و برافراشته نگه می‌دارد. لوکاچ با دست‌نوشته‌های پاریس در ۱۹۳۰، هفت سال پس از انتشار تاریخ و آگاهی طبقاتی، آشنا می‌شود، زمانی که به هنگام اقامتش در مسکو و همکاری با انستیتوی مارکس - لنین، ریازانوف نسخه‌ای از این کشف دوران‌ساز را به او نشان می‌دهد و دنیایش را دگرگون می‌کند: «خواندن این دست‌نوشته‌ها کل رابطه‌ی او «با مارکسیسم را تغییر» می‌دهد و «چشم‌انداز فلسفی» اش را «دیگرگون» می‌کند.<sup>۲</sup>

باین حال، هر چند لوکاچ با تأکید بر خط پیوسته‌ی اندیشه‌ی مارکس، و بی‌گمان از منظری هستی‌شناختی، «گسست معرفت‌شناختی» (آلتوسر) بین آثار آغازین و آثار دوران بالندگی او را قویاً انکار می‌کند و چنین دریافتی را سراسر خطا می‌داند، رویکرد پیرامون هستی‌شناسی... به دیالکتیک، بیش از آن‌چه خود لوکاچ پیسندد، به تأویل دیالکتیک

۲. گفت‌وگو با نیو لغت ریویو.

۱. همین کتاب، ص ۴۰.

به مثابه‌ی «بیش - کم تعینی» نزدیک‌تر و از تأویل انسان‌شناختی مخالفان آلتوسر دورتر است؛ «از منظری هستی‌شناختی قانونیت و تاریخت متعارض و نافی یکدیگر نیستند، بلکه شکل‌هایی تنگاتنگ درهم‌بافته از بیان واقعیتی هستند که در گوهر خویش عبارت از مجموعه‌های پیچیده‌ی ناهمگن، ناهمگن‌جنبنده، است»<sup>۱</sup> و «این گسست‌ناپذیری هستی‌شناختی تاریخت و قانونمندی عقلایی حقیقی در فرآیند کل، بسیاری اوقات، بسا بتوان گفت به طور مرتب، در مارکسیسم [و در انتساب به مارکسیسم] دچار کج‌فهمی می‌شود. ساختمان فکری فلسفی - خردگرایانه برای امر ترقی نزد هگل به جذاب‌ترین پیکریافتگی‌اش دست یافت و به‌هیچ‌روی دور از انتظار نبود که این پیکریابی را - با وارونه‌سازی‌اش به قواره‌ای ماتریالیستی و به حاکمیت و تقدم قدرقدرت امر اقتصادی - شامل حال مارکسیسم هم بکنند و از آن فلسفه‌ی تاریخی تازه بسازند. مارکس خود همواره به چنین دریافت‌هایی از روشش اعتراض کرده است»<sup>۲</sup>

## دو: مقوله‌ی ارزش

یکی از برجسته‌ترین نمونه‌ها برای تلاش لوکاج در طرح محتوایی تازه و دگرگونه برای هستی‌شناسی کلنجر او با مقوله‌ی «ارزش» است. همین‌که او خود را به گرداب ماجراجویانه‌ی تبیین مقوله‌ی ارزش، هم در معنای به‌اصطلاح اقتصادی آن و هم در دلالت «اخلاقی» - اعتباری‌اش می‌افکند و حتی می‌کوشد بین این دو، از منظر هستی‌شناسی اجتماعی، رابطه‌ای اجتماعی و تاریخی برقرار کند، نمایانگر گستره‌ی پرتلاطم و ژرفای گرداب معضل «هستی‌شناسی هستی اجتماعی» است. در این راه او تا آن‌جا پیش می‌رود که بگوید: «نامیدن این مقوله با [واژه‌ی] ارزش - تقریباً در همه‌ی زبان‌ها - به‌هیچ‌روی تصادفی نیست. رابطه‌ی اجتماعی

۲. همین کتاب، ص ۱۴۳.

۱. همین کتاب، ص ۱۲۸.

واقعی، عینی و مستقل از آگاهی‌ای که ما در این جا با اصطلاح ارزش نام‌گذاری می‌کنیم، بی‌هیچ خسرانی برای عینیتش - در تحلیل نهایی، آری و بی‌گمان فقط در تحلیل نهایی - هم‌هنگام بن‌پایه‌ی هستی‌شناختی همه‌ی آن روابط اجتماعی‌ای است که ما آن‌ها را ارزش‌ها می‌نامیم؛ و از این طریق، شالوده‌ی همه‌ی آن انواعی از رفتارها در تفویض اعتبار اجتماعی که نام‌شان ارزش‌گذاری است.<sup>۱</sup>

لوکاچ با صراحتی آشکار و با قاطعیتی خلل‌ناپذیر علیه هرگونه دستگاه‌سازی و دریافت‌های فراتاریخی استدلال می‌کند و، به‌ویژه در انتقاد به تلقی مقوله‌ی «ارزش» به مثابه‌ی انتزاعی منطقی، حتی برخی از اظهارات انگلس را مستثنی نمی‌کند، با این حال - دست‌کم - راه را بر تأویلی فراتاریخی از مقوله‌ی «ارزش» به مثابه‌ی مهم‌ترین مقوله در نقد مارکسی اقتصاد سیاسی کاملاً نمی‌بندد. او با صراحت و قاطعیتی تأویل‌ناپذیر می‌نویسد: «اصل هماهنگ و یکنواخت‌سازی مبتنی است بر این که این ارزش‌ها، در نگرشی صوری، هم‌اکنون فقط ارزش‌ها هستند. اما دقیقاً به همین دلیل [رویکرد] دستگاه‌سازی، به ناگزیر به [درک] خودویژگی و ناهمگنی هستی‌شناختی‌شان راه نمی‌برد؛ حتی اگر نخواهیم بگوییم که هر یک از چنین منطقی‌سازی‌هایی در عین حال ناگزیر به تاریخت‌زدایی‌ای بدل می‌شود که از طریق آن، هر ارزش می‌تواند زمینه و پایه‌ی مشخص خود و موجودیت مشخص - واقعی‌اش را از دست بدهد و به مثابه‌ی سایه‌ی صوری و رنگ‌وروباخته‌ی خود وارد نظام شود»<sup>۲</sup>، در جای دیگر راه را بر تعمیم گسترده‌ی اجتماعی و تاریخی مقوله‌ی ارزش، یا آنچه او «ارزش اقتصادی»، می‌نامد، نمی‌بندد: «پژوهش در تطور اقتصادی زندگی بشر به آشکارگی تمام نشان می‌دهد که به موازات پیدایش و شکوفایی اجتماعیت و پس‌راندن سدهای طبیعی، از یک سو کمیت ارزش‌های آفریده‌شده بی‌گسست و با ضریب‌هنگی همواره فراتررونده افزایش می‌یابد و از سوی دیگر کار اجتماعاً لازم برای تولید این ارزش‌ها نیز بی‌گسست

کاهش می‌یابد. این، به زبان اقتصادی، به معنای افزایش مجموع ارزش‌ها و هم‌هنگام کاهش دائمی ارزش تک‌محصول است.<sup>۱</sup>

معضل لوکاج در کلنجار با مقوله‌ی «ارزش» پیوند گریزناپذیر آن با مقوله‌ی «کار» است. او در این جا می‌کوشد با متمایز کردن مقوله‌ای به نام «ارزش اقتصادی»، این تأویل از «ارزش» را به ارزش مصرفی محصولات مادی و غیرمادی انسان پیوند بزند، و حتی عبارت مشهور مارکس را از گروندریسه نقل می‌کند که «بنابراین کار، در مقام سازنده‌ی ارزش‌های مصرفی، به مثابه‌ی کار مفید، شرط وجود انسان، مستقل از همه‌ی شکل‌های جامعه است، ضرورت طبیعی جاودانه‌ای برای میانجی کردن سوخت‌وساز میان انسان و طبیعت و بنابراین برای زندگی انسان.»<sup>۲</sup> با این حال همین ابهام مقوله‌ی «کار» و مغالطه‌ی آن با فعالیت هدفمند انسان در سوخت‌وساز میان او و طبیعت لوکاج را به سنگلاخ معضل ارزش می‌کشاند. او تأکید می‌کند که «این قانونمندی خود نیز قانونمندی‌ای تاریخی است، زیرا متناظراً با هستی اجتماعی پای می‌گیرد، اما تا زمانی مؤثر باقی می‌ماند که این هستی اجتماعی بر جاست. همه‌ی قوانین دیگر پیشاپیش در چارچوب هستی اجتماعی سرشتی تاریخی دارند»<sup>۳</sup>، اما ابهام دامنه‌ی تاریخی صدق مقوله‌ی ارزش، در معنای اخص آن به مثابه‌ی «ارزش اقتصادی»، و در جایگاه بی‌همتای آن در شیوه‌ی تولید سرمایه‌داری، باری از دوش لوکاج و استفاده از مثال «ارزش» برای «هستی‌شناسی هستی اجتماعی» بر نمی‌دارد.

ردپای مشکل منتج از ابهام مقولات «کار» و «ارزش» را می‌توان در استفاده‌ی حیرت‌آور لوکاج از مقوله‌ی «کار اجتماعاً لازم» دید. همان‌طور که دیدیم، لوکاج حوزه‌ی صدق «کار اجتماعاً لازم» را به آغازهای «پیدایش و شکوفایی اجتماعی و پس راندن سدهای طبیعی» تعمیم می‌دهد، درحالی‌که او می‌داند و به کرات استدلال کرده است که «کار اجتماعاً لازم» – حتی اگر نخواهیم آن را به انتزاعی

واقعی یا پیکریافتگی انتزاع تأویل کنیم - موکول به سطح معین و بسیار پیشرفته‌ای از تقسیم کار اجتماعی و شیوه‌ی معینی از تولید و مناسبات اجتماعی تولید است، باین حال از «کار اجتماعاً لازم» نه تنها در چنان دوره‌های آغازینی بلکه در جامعه‌ی آرمانی و مابعد سوسیالیستی نیز سخن می‌گوید؛ حتی در جامعه‌ای که «از هر کس به اندازه‌ی توانایی‌هایش» انتظار می‌رود و «به هر کس به اندازه‌ی نیازهایش» تعلق می‌گیرد، جامعه‌ای که در آن «ساختار مبادله‌ی کالایی، و کارآیی قانون ارزش فرد منفرد در مقام مصرف کننده پایان می‌یابد»، باین حال «بدیهی است که در خود تولید، با رشد نیروهای بارآور، باید زمان کار اجتماعاً لازم و بنابراین قانون ارزش به عنوان تنظیم کننده‌ی تولید بدون تغییر و معتبر باقی بمانند.»<sup>۱</sup>

هیچ کس بهتر از خود لوکاچ نمی‌تواند بداند چگونه در این جا سرشت تاریخی هستی اجتماعی مخدوش شده است، اما داوری درباره‌ی لوکاچ در حل معضل تاریخت هستی‌شناسی، در این مقدمه، پیش دستی به داوری خواننده است. در این باره به تفصیل در جای دیگری نوشته‌ام.<sup>۲</sup>

باین حال کنکاش و تلاش لوکاچ دستاوردهای رشک‌برانگیز دارد. او غواصی است که در قعر دریای مقولات، مفاهیم و اندیشه‌ی مارکس غور می‌کند و مرواریدهایی کم‌نظیر به کف می‌آورد، اندیشه‌هایی که همچون کلیدی درخشان دروازه‌هایی بزرگ به روی بن‌بست دیالکتیک انتقادی مارکس می‌گشایند و، همچون پتکی نیرومند، دیوار بن‌بست‌های روش‌شناختی در نقد اقتصاد سیاسی و نظریه‌ی ارزش را فرومی‌ریزند: «زایش و پیدایش ارزش، آن گونه که مارکس در این جا عرضه‌اش می‌کند، بلافاصله بر مضاعف بودن روشش پرتو می‌افکند: این روند زایش و پویش، خود، نه قیاسی منطقی است از مفهوم ارزش و نه توصیفی استقرایی از مراحل ویژه‌ی تاریخی تکاملش تا نقطه‌ای که شکل اجتماعی نابش را می‌یابد، بلکه آن [ارزش] یک هم‌نهاد [= سنتز] بی‌همتا و تازه است